



فهرست مطالب

۲.....	مقدمه
۲.....	روایات مبنی بر جواز یا عدم جواز اخذ اجرت بر واجبات
۲.....	روایت اول
۳.....	بررسی روایت اول از نظر سند و دلالت
۳.....	بررسی روایت از نظر سند
۳.....	بررسی روایت از نظر دلالت
۴.....	نکته اول: بررسی واژه علم در روایات
۵.....	نکته دوم: شاخص های نجات عالمان دین
۵.....	نکته سوم: مراد از «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» در روایات
۶.....	نکته چهارم: اطلاقی دیگر در «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا»
۷.....	جمع بندی نکات
۷.....	نکته پنجم: مراد از «فَهِيَ حَظُّهُ» در روایت
۸.....	نتیجه روایت
۸.....	روایت دوم
۹.....	بررسی روایت دوم از نظر سند
۱۰.....	نظرات در مورد توثیق یا تضعیف معلى بن محمد



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

دلیل اول را که عبارت از آیات مربوط به «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» (شوری/۲۳) باشد، بحث کردیم و با توجه به اینکه اصل در استثناء هم این است که متصل باشد بعید ندانستیم که این آیه را هم به شکل استثناء متصل معنا کنیم و این نکته را در جلسه گذشته مفروض گرفته بودیم که اصل در استثناء این است که متصل باشد. البته اگر جایی قابل تصویر به نحو استثناء منقطع باشد آن را باید پذیرفت و در یکی از آن احتمالات هم که شاید یک مقدار هم ترجیح داشته باشد گفتیم می‌توان استثناء در اینجا را متصل گرفت و این بحث تمام شد و حاصل دلیل اول این شد که اصل استدلال تام است، اما اختصاص به پیغمبر دارد و در غیر پیامبر از اشخاص معمولی و متعارف دیگر، شاید تام نباشد.

روایات مبنی بر جواز یا عدم جواز اخذ اجرت بر واجبات

خوب از این آیه، عبور می‌کنیم می‌آییم سراغ روایات مبنی بر اینکه آیا در میان روایات دلیلی وجود دارد بر اینکه برای اجتهاد، افتاء، تعلیم و تبلیغ و این مجموعه مقولات دینی و فعالیت‌هایی که در حوزه استکشاف و ارائه معارف دین و حقایق دین انجام می‌شود اجر و دریافت مزد جایز است یا جایز نیست؟

این روایات در چند جا هست یکی در کتاب کافی جلد اول صفحه ۴۶ در کتاب فضل العلم یک بابی دارد به نام «بَابُ الْمُسْتَاكِلِ بَعْلِهِ وَ الْمُبَاهِي بِهِ» یعنی کسی که با علم خود دنبال مزد است و دنبال این است که دنیایی به دست بیاورد و کسی که مباحثات به علم خودش می‌کند. این معنای عنوان باب است. در این باب احادیثی است که دو سه تای آن را به عنوان اولین احادیث مربوط به بحث را ذکر می‌کنم

روایت اول

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِينَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْهُوَ مَنْ لَّا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ فَمَنْ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُ سَلِمَ وَ مَنْ تَنَاولَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا هَلَكَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ أَوْ يُرَاجَعَ وَ مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمِلَ بَعْلِهِ نَجَا وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ»^۱ دو گروه هستند که سیری

^۱ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، جلد ۱، ص ۴۶، تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.



ناپذیرند طالب دنیا و طالب علم، اینها دو گرسنه ای هستند که هیچ وقت سیر نمی‌شود: طالب علم و طالب دنیا. اما کسی که از دنیا به حلال اکتفا بکند، این سالم زندگی کرده است «وَمَنْ تَنَاولَهَا مِنْ غَيْرِ حَلَالٍ هَلَكَ» و کسی که هم از غیر مسیر حلال برود این هلاک خواهد شد. طلب دنیا هیچ وقت تمام نمی‌شود اگر از راه صحیح رفت سالم می‌ماند و اگر از غیر راه صحیح رفت هلاک می‌شود، مگر اینکه توبه کند و برگردد. تا اینجا بحث کلی بود «وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمَلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ»

جمله های اول مربوط به آن مفهوم اول یعنی طالب دنیا بود. از این فراز مربوط به طالب علم است. چون فرمودند که دو تا طالب داریم که هیچ وقت سیر نمی‌شوند که یک طالب، دنیا و ملاکش این است که حلال و حرام را جدا کند. اما در طالب علم تعبیر حضرت این است که «وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَ عَمَلَ بِعِلْمِهِ نَجَا» در طالب علم اگر دو چیز را رعایت کند یکی اینکه دانش را از اهلش فرا بگیرد و دوم اینکه عمل به علم کند این آدم نجات پیدا می‌کند پس این دو شاخصه دارد طلب علم از کسانی که اهلند و دوم اینکه عمل به علم کند این اگر انجام شد نجا اما «وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ» اما اگر کسی از علم دنیا را جستجو کند با علم دنبال این باشد که دنیا را بدست بیاورد این «فَهِيَ حَظُّهُ» یعنی حظ و بهره اش همان دنیایی است که دنبال آن است و دیگر خبری از اجر و مزد و امثال اینها نیست.

بررسی روایت اول از نظر سند و دلالت

بررسی روایت از نظر سند

این روایت از نظر سند معتبر است همان‌طور که ملاحظه کردید بحث سندی این روایت روشن است «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً» این قسمت از سند مرحوم کافی دو ناقل وجود دارد و تکرار می‌شود یکی «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى» و یکی هم «وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً» این دو سند هر دو می‌خورد به «جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ» بنابراین هیچ کدام مشکل ندارد و همه توصیف خاص دارند و سند کاملاً معتبر است این به لحاظ سند است که از لحاظ سند مشکلی نیست.

بررسی روایت از نظر دلالت

از نظر دلالت چند نکته را در این آیه عرض می‌کنم یکی دو نکته مقدماتی و خیلی ربطی به بحث ما ندارد اما بعضی هم به بحث ما ربط دارد.



نکته اول: بررسی واژه علم در روایات

نکته اول این است که این روایت دو محور دارد یکی طالب دنیا و یکی طالب علم است:

- در طالب دنیا ملاک اینکه این طلب در مسیر باطل قرار نگیرد، این است که طلب دنیا منطبق با ضوابط شرعی باشد «إقتصر علی ما أحل الله له» در آن محدوده حلال الهی حرکت کند این محور اول است که به بحث ما ربط ندارد.

- اما در محور دوم که طالب علم باشد دو تا ملاک برای طلب علمی که درست باشد وجود دارد یک ملاک این است که علم را از صاحبان و اهل علم و واجد صلاحیت های علم بگیرد و یکی هم اینکه عمل به علم کند.

نکته اولی که می خواهیم در این بخش دوم که موضوع بحث ما است بگوییم - همان طور که درمباحث فقه التریبه این بحث را عرض کردیم و به طور کلی این بحث را در یک هفته اخیر گفتیم و ادامه دارد - این است که واژه علم در روایات ما، علی الاصول منصرف به علم دین و علم مرتبط به سعادت بشر است این ادعایی بوده است که در مباحث فقه التریبه عرض کردیم و در همین مجلد های چاپ شده هم احتمالاً باشد، مبنی بر این که واژه علم، در کاربرد آیات و روایات، در مطلق علم به کار نرفته بلکه علمی که با سعادت انسان ارتباط دارد. البته این ادعای کلی است که ما کرده ایم البته گاهی هم قرائنی داریم که علم در مفهوم عام تر و فراتر از علوم دین به کار رفته اما کاربرد متعارف ظاهری آن و انصراف آن به علوم دین است این یک ادعایی بود که در جای خودش بحث شد. اما در اینجا حتما مقصود از علم، علم دین و علم معارف الهی است. یعنی علمی است که با سعادت و شقاوت شخص ارتباط دارد و برای این ادعاء هم شواهد داریم و شاهد آن هم اولاً این است که «عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا» و حتما روایات مربوط به عمل به علم مربوط به روایاتی است که در مورد اعتقادات و اخلاق و احکام و معارف دین است و کار به علم فیزیک و شیمی و امثال اینها ندارد و ثانیاً «وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ» هم قرینه بر این است برای اینکه گفتیم که روایاتی داریم که می فرماید علم را از هر جا که هست بگیر. از آن طرف هم روایاتی داریم که می فرماید علم را فقط از ما بگیرد و این روایات در جلد ۱۸ وسائل آمده و در جاهای مختلف آمده است که ما در فقه التریبه بررسی کردیم روایاتی که می گوید علم را فقط از ما بگیر از جای دیگری نگیرید مانند روایت:

«شَرْقًا وَ غَرْبًا لَنْ تَجِدَ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱ اگر به شرق و غرب عالم هم بروید، هرگز

به علم صحیح و درستی در دین دست نمی یابید، مگر آن علمی که از نزد ما آل محمد بیرون می آید.^۲

^۱ نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۱۷، ص ۲۷۴، قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.

^۲ ابن بابویه، محمد بن علی، فضائل الشیعه / ترجمه توحیدی، تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۰ ش.



این روایت در مورد ابوحنیفه است یا شخص دیگری حضرت می‌فرماید شرق و غرب عالم بروید اما علم را فقط اینجا بگیرید و علم را فقط از ما بگیرید و از غیر ما نگیرید «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (الأنبياء/۷) در مورد این روایات گفتیم که قرینه داخلی دارد و در مقام جمع آن دو طائفه متعارض گفتیم علمی که می‌گوید فقط از اهل آن بگیر. یعنی علم دین یعنی علم مربوط به عقیده و عمل و اخلاق که این نوع از علم را از اهل بیت و پیامبر باید طلب کرد و جای دیگری نباید رفت. روایاتی که می‌گوید علم را هر جا باشد بروید و بگیرید «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَيْثُمَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ ضَالَّتَهُ فَلْيَأْخُذْهَا»^۱ این روایات در واقع مربوط به سایر علوم است و این یکی از جمع‌های است که آنجا کردیم حالا به هر حال این دو تا بحث را الآن نمی‌خواهیم ورود پیدا کنیم.

بنابراین، نظر ما این است که اینجا قرائن واضحه‌ای وجود دارد که مقصود از علم، علم دین است و علم دین، همان اعتقادات و اخلاق و احکام است اینجا روشن است «وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا» منظور از این نجات، نجات اخروی است و عمل به علم یعنی عمل به معارف دین و احکام و اخلاق و امور دینی و همین محدوده هم هست که می‌گوید فقط از اهلش باید بگیرید و جای دیگری نروید این هم یک نکته پس مقصود از علم در این روایت، علم دین است و مطلق علم نیست و انصراف به علم دین دارد و اطلاق آن بعید است.

نکته دوم: شاخص‌های نجات عالمان دین

دو شاخص برای نجات عالمان دین، ذکر شده است یکی این است که ورودی علم آنها از مجرای صحیحی و منبع درست باشد و دیگری هم اینکه نتیجه و خروجی علم آنها عمل باشد پس منبع ورود علم آنها اهل بیت است و مرجع معتبر و آن منبع صحیح علم آنها، اهل علم هستند که پیامبر و اهل بیت هستند و دوم اینکه خروجی این علم عمل است خروجی این علم مباحات، فخر و درآمد و امثال اینها نیست. این دو شاخص بود که برای علم صحیح ذکر شده است.

نکته سوم: مراد از «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» در روایات

نکته سوم که با بحث ما هم مستقیماً ربط دارد این است که «وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ» این قسمت از روایت ظاهر روشنی دارد یعنی کسی که با علم دنبال دنیا باشد حظ و بهره او همان دنیا است. البته مقصود از علم در روایت، علم دین است. به عبارت دیگر علم دین را فرا گرفته و با علم دین دنبال دنیا است. این دنبال دنیا بودن مفهوم عامی دارد که مورد بحث ما را هم می‌گیرد کسی که با علم دنبال دنیا باشد علم دین را وسیله قرار داده است تا به دنیا و مقام دنیایی برسد مثلاً درس می‌خواند تا معارف دین را فرا بگیرد یا موقعیت اعتباری و جایگاه اعتباری پیدا کند یا بگویند

^۱ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی (ط - دار الحديث)، جلد ۱۵، ص ۳۹۹، قم، چاپ: اول، ق ۱۴۲۹.



این شخصیت بزرگی است، این مقام و جایگاه و رتبه دارد و یا علم دین را فرا می‌گیرد تا با آن فخر بفروشد و دیگران را تحقیر کند. بنابراین، اینها مصادیقی از «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» است. یعنی علم را وسیله ای قرار داده تا به دنیا برسد و یک مصداق آن هم همان بحث اجر است. علم دین را فرا گرفته برای اینکه پول به دست بیاورد مال و درهم و دینار به دست بیاورد «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» با این دارد معامله می‌کند، تا مال و امثال اینها را بدست بیاورد. بنابراین روایت، شمول موضوعی دارد و موضوع روایت نسبت به همه این اقسام شمول دارد از جمله اینکه، علم را فرا گرفته و سپس آموزش می‌دهد تا مال به دست بیاورد و حتی آن جایی که معامله کند به عنوان اجر و حتی آن جایی که معامله نکرده اما قصدش این است که به این عمل، به او هدایایی می‌دهند و انگیزه او این است که هدایایی به دست بیاورد. بنابراین، حتی این قسم هدایا را هم شامل می‌شود زیرا «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» پس اراده در اینجا یعنی همان نیت و انگیزه و داعی او از فرا گرفتن علم و سپس کسب مال کند. پس نکته سوم این است که اراده همان نیت داعی و انگیزه است و اطلاق و شمول دارد و دنیا هم اطلاق و شمول دارد پس نکته سوم این است که دو تا اطلاق در این فراز از روایت وجود دارد یکی در دنیا، که مقام، جاه، اعتبارات خارجی یا اموال و درهم و دانایر که دنیا همه اینها را شامل می‌شود. همچنین اراد هم اطلاق دارد این داعی ممکن است در شکل معامه رسمی خود را نشان دهد و ممکن است معامه هم نباشد ولی او می‌داند، محرک و انگیزه او همین قصه است یعنی «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» دنیا دارد او را به آن سمت می‌برد این هم یک نکته که ظاهر روایت اطلاق و شمول دنیا و مظاهر دنیایی است و هم اطلاق در انگیزه و داعی را می‌گوید. یعنی این داعی به هر شکلی که باشد چه این انگیزه در غالب یک معامله، گفتگو، قرار و مرار باشد یا بدون اینها باشد.

نکته چهارم: اطلاق دیگر در «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا»

نکته چهارم این است که اراد به دنیا علاوه بر این دو اطلاق که در اینجا گفتیم یک اطلاق دیگر هم دارد و آن اطلاق این است که «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» هم به نحو استقلال را شامل می‌شود هم به نحو اشتراک و هر دو را شامل می‌شود. به عبارت دیگر گاهی محرک شخص، برای فرا گرفتن علم، فقط دنیا است یعنی فقط دنیا محرک او است که به حوزه وارد شده و یا به تبلیغ یا فعالیت های دینی می‌پردازد و گاهی هم هست که حالت مشارکت دارد و در حقیقت شرک خفی وجود دارد. یعنی خدا و انگیزه های الهی هم در طلب علم سهیم است اما انگیزه های مادی هم وجود دارد بنابراین ظاهر آن اطلاق دارد اگر هم نباشد روایاتی داریم که اگر کار بین من و دیگری مشترک بود این بر می‌گردد به دیگری و من در آن سهیم نیستم و لذا نکته چهارم این است که «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» اطلاق دارد چه به شکل محض لال دنیا باشد یا لال دنیا و لله به صورت دو عامل جزء العلتی باشد یا دو عاملی که مستقلا هر دو باشند آن را هم می‌گیرد با همان انواع شرکی که در عروه هم آمده است.



جمع بندی نکات

پس این «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» که در نکته سوم و چهارم گفتیم سه اطلاق دارد که عبارتند از:

۱. اراد به انگیزه اشاره می‌کند این انگیزه فقط شکل قرارداد و معامله ای نیست؛
۲. اینکه دنیا اینجا فقط مقام و مباحثات و فخر نیست بلکه شامل مال هم هست و شامل همه چیزهای دنیایی می‌شود مانند اینکه به زن و زندگی برسد بنابراین همه اینها را شامل می‌شود؛
۳. اطلاق سوم هم این است که «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» اعم از اینکه خالصا دنبال دنیا باشد، یا به نحو شرک دنبال دنیا باشد. این هم مطلب چهارمی که در این روایت شریفه است و این موضوع دیگر روشن شد که موضوع بحث ما هم داخل در این است که فتوا می‌دهد و منبر می‌دهد، سخنرانی و درس و تبلیغ می‌کند و با این دنبال دنیا است و این را در برابر یک متاع دنیوی قرار داده است این مشمول این روایت شریفه است.

نکته پنجم: مراد از «فَهِيَ حَظُّهُ» در روایت

«فَهِيَ حَظُّهُ» یک فرازی است که در روایات زیادی آمده است و دو احتمال در آن وجود دارد:

الف: یک احتمال این است که مراد از «فَهِيَ حَظُّهُ» همین مفاد ظاهری مطابقی آن مقصود باشد که عبارت است از اینکه نتیجه عمل او، همان مزدی است که گرفته و در آخرت دیگر از مزد خبری نیست و به عبارت دیگر «فَهِيَ حَظُّهُ» دارد حصر می‌کند. جزای عمل این را در همین دنیا یعنی در آخرت از پاداش نیک، خبری نیست همچنین از آن ریحان، رضوان الهی و آن وعده ها و مطلوبات اخروی برای آدمی که طلب علم او دنیایی بوده است، خبری نیست این یک احتمال است که در این احتمال حرمت دیگر استفاده نمی‌شود، فقط می‌گوید که کار کردی و مزدت هم گرفتی و طلبی از خدا نداری. این دیگر عبادت نبوده و ثوابی نداری حتی ممکن است با این، تکلیف توصلی هم عمل کرده باشد و به نحو واجب کفایی موظف بوده علم را یاد بگیرد و یاد بدهد و این کار را کرد بنابراین گناه نکرده است چون به تکلیفش عمل کرده و حتی با این عمل نفی عقاب هم می‌شود چون واجب کفایی را عمل کرده و بنابر احتمال اول فقط نفی ثواب است یعنی عبادتی نبود که ثوابی داشته باشد.

ب: احتمال دوم این است که این «فَهِيَ حَظُّهُ» یک عنوان کفایی باشد «فَهِيَ حَظُّهُ» یعنی اینکه این شخص مستوجب عقاب است و اینکه می‌گوید در آخرت بهره ای نمی‌برد. یعنی مستوجب عذاب و عقاب است یک شکلی از مفهوم کنایی در این مقصود باشد. شبیه این در بعضی روایات مربوط به عبادات آمده است، مبنی بر اینکه کسی که در عبادت ریا بکند می‌گوید «فَهِيَ حَظُّهُ» من این عمل و نتیجه را به او می‌دهم که در این موارد گناه هم وجود دارد.



جمع بندی از این دو احتمال

ظاهر این است که همان احتمال اول را باید أخذ کرد، مگر اینکه قرینه داشته باشیم ممکن است که این تعبیر در یک جاهایی با یک قرائنی نشان دهنده^۱ یک عقاب و مؤاخذه باشد اما ظاهر قصه این است که ثوابی به او نمی‌دهند و بیش از این نمی‌توان اطمینان داشت گرچه احتمال آن هم وجود دارد.

نتیجه روایت

پنج نکته در این روایت بود که ضمن این بحث‌ها و نکته‌ها تقریر و جواب استدلال معلوم شد. استدلالی که کسی بخواهد بکند، مبتنی بر این است که بگوید: «أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا» شامل مزد و اجر حتی هدایا هم می‌شود و روایت هم می‌گوید «فَهِيَ حَظُّهُ» کنایه از این است که این کار خلاف است بنابراین، این تقریر استدلال است که جوابش هم در نکات ذکر روشن شد که ما از لحاظ موضوعی می‌گوییم، روایت شامل بحث ما می‌شود. حتی فراتر از اینکه بخواهد مزد بگیرد یعنی آنجایی که انگیزه اش مزد است و لو اینکه معامله نیست. این شمول موضوعی دارد و قبول داریم اما عبارت حکمی و محمولی آن لا یفید اکثر من محرومیت این شخص از ثواب البته خیلی هم بخواهیم همراهی کنیم یک کراهت از این بگیریم، اما اینکه بخواهیم حرمت از این استفاده کنیم بعید است این روایت اول که در اصول کافی بود.

روایت دوم

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَامِرٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۱

این روایت همان روایت دوم در کافی، کتاب فضل العلم در باب «بَابُ الْمُسْتَكَلِّ بِعِلْمِهِ وَ الْمُبَاهِي بِهِ» است. امام صادق می‌فرماید: کسی که حدیث ما را برای دنیا دنبال کند این شخص «لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ» و بهره‌ای در آخرت ندارد اما «وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» اما اگر کسی با این حدیث دنبال آخرت باشد، خدا دنیا و آخرت هر دو را به او می‌دهد. بنابراین، به این روایت هم می‌توان تمسک کرد. برای اینکه اگر کسی

^۱ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، جلد ۱، ص ۴۶، تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.



بخواهد با فعالیت دینی اهداف دنیایی را دنبال کند، کار اشتباه و حرامی را مرتکب شده زیرا «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةٍ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ»

بررسی روایت دوم از نظر سند

روایت قبل از لحاظ سند کاملاً معتبر بود، اما این روایت در یک قسمت از سلسله سند محل اشکال است و آن «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» است. بنابراین، تنها کسی که در این سلسله سند محل بحث است «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» این شخص مشکلی دارد و آن مشکل این است که شیخ در فهرست و رجال این دو منبع اصلی رجالی که از شیخ است نام ایشان را در گروهی از روایتی که از ائمه، مستقیم نقل نکردند، برده است و بعد توثیق یا تضعیفی راجع به ایشان ندارد و لذا سه کتاب از کتب رجالی در مورد توثیق ایشان سکوت کرده‌اند که عبارت‌اند از: فهرست و رجال شیخ و رجال کشی که این رجال کشی را هم شیخ نقل کرده و از طریق شیخ این کتاب امروز دست ما است. بنابراین، در چهار منبع رجالی ما، دو تا از این کتاب‌ها مستقیماً تألیف شیخ است که یکی فهرست و یکی رجال شیخ است و یکی هم رجال کشی است که آن هم را شیخ نقل کرده است اما اصل آن کتاب دست ما نیست و آن کتابی که دست ما است روایت شیخ است. در این سه کتاب نام «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» برده شده اما توثیق یا تضعیفی در مورد ایشان دیده نمی‌شود. اما در کتاب چهارم که نجاشی است و مقدم بر این کتاب‌ها است و دقت و ضبط بالاتری هم دارد در این کتاب نجاشی راجع به «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» تعبیر مرحوم نجاشی این است که «کان مضطرب المذهب و الحدیث و له کتب قریبة» تقریباً یا تحقیقاً این عین عبارت است. این سه تا جمله‌ای است که مرحوم نجاشی راجع به «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» بصری گفته است که عبارتند از یک اینکه این آقای «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» بصری در مذهبش اضطراب داشت و ثبات نداشت. دوم اینکه کان مضطرب الحدیث یعنی حدیثش اضطراب دارد. یعرف و ینکر یعنی این «مُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ» چیزهایی دارد که قابل قبول است و یک چیزهایی دارد که قابل قبول و قابل پذیرش نیست. سوم دارد که «له کتب قریبة» یعنی کتاب‌هایی دارد که مفاد و مضامین و محتوای آن نزدیک به تفکر ما است یعنی قابل قبول است البته همین‌طور هم است زیرا ایشان کتاب‌هایی دارد، که اگر ببینید مانند منابع و امیرالمؤمنین و حلال و حرام و موضوعات خاصی که مخصوصاً جنبه مذهبی هم دارد در خود کتب رجالی اسم آن کتاب‌ها هم آمده. البته این کتب جز اصول اربع و منابع اولیه ما است که درج در کافی و اصول اربعه شد که متأسفانه خود آنها از بین رفت. به هر حال ایشان از این قبیل کتاب‌هایی دارد که متناسب با فضای مذهبی ما است این فرمایشات مرحوم نجاشی بود که گفتیم.



نظرات در مورد توثیق یا تضعیف معلی بن محمد

نظریه اول: یک نظر این است که معلی بن محمد قابل قبول نیست و ضعیف است «لالشهادہ نجاشی بانه کان مضطرب المذهب و الحدیث» و این جمله نجاشی قدح در این شخص و تضعیف این راوی است که این نظریه را برخی از علمای رجال ما به استناد شهادت نجاشی پذیرفته اند.

نظریه دوم: نظر دوم که نظر آقای خویی و مرحوم تبریزی و دیگر بزرگان رجال است توثیق معلی بن محمد است البته بر اساس یکی از این وجوهی که عرض می‌کنیم.

۱. وجه اول دو مقدمه دارد یک مقدمه این است که شهادت نجاشی شهادت تضعیفی نیست برای اینکه نجاشی می‌گوید مضطرب المذهب است. اما آقای خویی می‌فرماید: اولاً که مضطرب المذهب نیست چون که ما کتاب‌های ایشان را که می‌بینیم همه در راستای تقویت و تشدید ارکان مذهب است و کتاب‌هایش که خود نجاشی هم اسم برده مانند «دلائل الصدق» «مناقب امیر المومنین» و چیزهایی که از این قبیل است که همه نشان‌دهنده این است که ایشان در صدد تحکیم مبانی مذهب است ثانیاً بر فرض اینکه معلی بن محمد مضطرب المذهب باشد. ما در وثوق راوی، صحت و درستی مذهب را شرط نمی‌دانیم همین‌طور که خیلی از روات ما عامی المذهب هستند مثل سکونی یا اگر هم از توابع شیعه هستند از آن طوائفی هستند که زیدیه هستند و امامیه اثنی عشری نیستند. بنابراین مذهب، شرط وثوق راوی نیست و شرط، هم عدالت نیست بلکه شرط، همان وثوق است بنابراین، مضطرب المذهب بودن نمی‌تواند قدحی وارد کند.

۲. اما جمله بعدی یعنی مضطرب الحدیث می‌خواهد بفرماید که مضطرب الحدیث معنایش این نیست که خود این شخص آدم ضعیفی است، بلکه می‌خواهد بگوید آن چیزهایی که نقل کرده همه چیز در نقل‌های او هست. این مانعی ندارد که آدم موثق باشد و چیزهایی را با سندش نقل کند و با افکار و اعتقادات ما جور است و قابل قبول است اما به یک دلائلی آن مضمون را ما قابل قبول نمی‌دانیم لذا اینکه شخصی مطالبی را که معتبر نیست نقل کند این مخل به وثاقت او نیست و نجاشی هم نگفته که معلی بن محمد ضعیف هست. زیرا نجاشی در جاهایی که می‌خواهد تضعیف کند می‌گوید ضعیف و امثال این. پس معنای اضطراب حدیث این است که چیزهایی نقل کرده است که خودش هم بعد توضیح داده با این الفاظ که «فی احادیثه ما یعرف و ما ینکر» یعنی یک چیزهایی از آن درست است و یک چیزهای که با عقل و یا با مبانی مذهبی ما جور در نمی‌آید که اینها را نفی کرده است و آدم موثق هم خیلی چیزها را نقل می‌کند. این هم در این خصوص پس مضطرب الحدیث و مذهب بودن آن مضر نیست.



۳. از آن طرف شاهد داریم که معلی بن محمد آدم معتبری است «و له کتب قریبه» یعنی کتاب هایش با مبانی ما متناسب است و فرقتش هم این است که اینها تضعیف نیست بلکه، توثیق می‌خواهیم که آقای خوبی توثیق ایشان را هم جز رجال کامل الزیارات بودن می‌دانند، چون ایشان جز رجال کامل الزیارات هستند و ایشان رجال کامل الزیارات را قبول داشتند این فرمایش آقای خوبی است و ادامه‌اش را حالا معجم و کتب رجالی راجع به ایشان را ببینید و همچنین احادیث بعد از این باب را تا مطلب روشن گردد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین